

از نگاه دیگر





شیخ احمد زکی یمانی - که بیش از ۲۵ سال وزیر نفت عربستان سعودی بود و چهره‌ای است شناخته شده در جهان - اخیراً مؤسسه‌ای فرهنگی در لندن با عنوان «الفرقان» تأسیس کرده که در شهرهای مکه و مدینه نیز دارای شعبه می‌باشد. مؤسسه یاد شده ضمن انتشار کتب متعدد؛ مانند «فهارس مخطوطات در جهان اسلام»، فرهنگنامه‌ای با عنوان «موسوعة مكة المكرمة و المدينة المنورة» نیز به چاپ رسانده است.

مدخل آل البیت از موسوعة مكة المكرمة و المدينة المنورة احمد زکی یمانی / عمّار ابوطالبی

مدخل آل البیت
شماره ۶۷ - بهار ۱۳۸۸

میقات

۱۱۸

موسوعه پیش گفته که جدیدترین مجموعه منتشر شده از سوی مؤسسه الفرقان می‌باشد با دو ویژگی زیر سامان یافته است:

الف) از نظر محتوا

- مجلد اول این موسوعه از کلمه آبار «آب» شروع و به کلمه اثیفیه «اث» ختم می‌شود، لذا به نظر می‌رسد کار تهیه، تدوین و چاپ آن بسیار طولانی گردد.

- در این مجموعه کوشش شده همه آنچه مربوط به حرمین شریفین است گردآوری شود، که شامل اسامی اشخاص و خاندان‌ها، نام مکان‌ها، نام کتاب‌ها، تصاویر، نقشه‌ها و... خواهد بود.

- سعی شده هر مدخل به وسیله یک نفر تهیه شود، هر چند برخی اشخاص در نوشتن چندین موضوع و مدخل همکاری داشته‌اند.

ب) از نظر شکل ظاهری

- این موسوعه در قطع رحلی، با کاغذ گلاسه و به صورت تمام رنگی و بسیار نفیس چاپ شده که دارای ۶۵۵ صفحه است.

- همانگونه که اشاره شد، این موسوعه شامل تصاویر نیز می‌باشد.

از آنجا که چاپ اول این مجموعه بسیار محدود بوده، تنها در اختیار برخی از متفکران سعودی قرار گرفته است.

آنچه در ادامه می‌آید ترجمه مدخل آل‌البیت این موسوعه می‌باشد که توسط آقای عمر عثمان عریق نوشته شده است.

آل‌البیت

این نام، مرکب است از مضاف (آل) و مضاف الیه (البیت). آل در لغت یعنی اهل، عیال،^۱ نان‌خور، خانواده، جماعت، پیروان و نزدیکان.^۲ بعضی گفته‌اند «آل» در اصل «اهل» بوده که «ها» به «الف» تبدیل شده است. این، نظریه‌ای است مشهور؛ بطوری که سیبویه و محققان از ادبای عرب هم چنین گفته‌اند.^۳ البته جوهری و ابن منظور این نظریه را ترجیح داده‌اند که الف دوم منقلب از واو در «اول» باشد و لذا آن را با عنوان ماده «اول» آورده‌اند.^۴

ابن جوزی گوید: «آل اسمی است برای هر کسی که به فرد دارای مرجعیت، در آنچه که دارای مرجعیت است رجوع کند»، که این رجوع گاهی به نسب است و گاهی به سبب و اصل آن، «آل» به معنای «رجوع کرد» است. و «تأویل» نیز از همین گرفته شده است.^۵ اما از جهت معنا هر دوی این‌ها با کمی اختلاف در یک معنا استعمال می‌شوند و آن این که «آل» به بعضی چیزها اضافه می‌شود و به بعضی دیگر خیر، چرا که لفظ «آل» به انسان‌های مهم اختصاص دارد و به انسان‌های معمولی اضافه نمی‌شود؛ همانطور که به زمان، مکان و خدای تبارک و تعالی اضافه نمی‌شود. البته گفته شده

به خدای تعالی نیز اضافه می‌شود و «آل الله» می‌گویند، حتی قریشیان خود را «آل الله» می‌نامیده‌اند و عرب نیز هنگامی که به ایشان استغاثه جستند، آنان را «یا آل الله»^۷ یعنی «ای قریشیان» خطاب می‌کردند. همین‌گونه است که به حافظان قرآن نیز «آل الله» گفته‌اند.^۸ پس در نتیجه «آل الحائک» و «آل مصر» و «آل القرن العشرین» نمی‌گویند در حالی که «اهل» در تمام آنچه ذکر شد بر خلاف «آل» است.^۹

اما «اهل» در لغت به نزدیکان یا خانواده اطلاق می‌شود و به معنای کسانی است که با انسان معاشرت دارند؛ مانند همسر یا فرزند که با فرد زندگی می‌کنند. به معنای عشیره و ذوی‌القربی [خویشاوند] نیز آمده است. جمع آن نیز «اهلون» و «أهال» و «أهال» می‌باشد. به معنای آنچه که به چیزی اختصاص دارد نیز می‌آید؛ مانند اهل قرآن، اهل حدیث و اهل فقه و... به معنای نفس [خود] نیز می‌آید، همانطور که در حدیث امّ سلمه آمده است: «لَيْسَ بِكَ عَلَى أَهْلِكَ هَوَانٌ» که منظورش از اهل خود پیامبر ﷺ می‌باشد؛ یعنی «از خواری آن‌ها آسیبی به تو نمی‌رسد» و به معنای معتقدین به اندیشه یا عقیده نیز می‌آید؛ مثل این که بگویی: اهل دین فلان یا مذهب فلان. به معنای مجاورت جایی هم می‌آید؛ مثل اهل مکه. بر مستحق چیزی بودن نیز اطلاق می‌شود؛ مثل اینکه بگویی فلانی اهل ... است و مردم نیز می‌گویند فلانی اهل ... است؛

یعنی مستحق آن است.^{۱۰} اما کلمه «بیت» گاهی به معنای مکانی است که انسان شب را در آن می‌گذراند؛ اعم از این که ثابت یا در حرکت باشد که جمعش نیز «بیوت» و «ابیات» است و گاهی نیز مجازاً به خانوادهٔ مرد گفته می‌شود. بر دو مصرع از شعر نیز «بیت» اطلاق می‌شود؛ زیرا کلامی است که به صورت نظم جمع شده است.^{۱۱} بیت به معنای شرف و شریف نیز آمده است که اهل و آل نیز در این معنا با آن مترادف هستند؛ مثلاً می‌گویی «بیت حصن الفزاریین» یا «آل حصن» و «آل عمران» و این که می‌گویی «فلان بیت قومه» یعنی شریف قوم خویش است. مجازاً بر ازدواج هم اطلاق می‌شود؛ «بات فلان» یعنی ازدواج کرد. به معنای کاخ نیز آمده است. از زن نیز به کنایه بیت تعبیر می‌شود و «بیت الله» نیز اسم عَلَم بِالْعَلْبَةِ ای است که مجازاً بر کعبه اطلاق می‌شود.^{۱۲}

اما ترکیب «آل البیت» در نزدیکان پیامبر ﷺ استعمال گردیده و در طول تاریخ، در قلمرو اسلامی منحصر به ایشان شده است و اصطلاح «اهل البیت» نیز مرادف آن است و گفته می‌شود: «آل النبی»، و «آل محمد ﷺ» و گاهی نیز از آن با «آل عبا» تعبیر می‌شود.

«عترت» در لغت به نسل و گروه نزدیک به شخص^{۱۳} گویند. و نزدیکان انسان؛ از فرزند و غیر فرزند،^{۱۴} و نیز خاندان نزدیک که از دنیا رفته‌اند.^{۱۵}

گویا عترت هر شخصی، خانواده و قوم او هستند؛ کسانی که به آن‌ها پناه می‌برند و بر ایشان اعتماد می‌کنند.^{۱۶} اما «العباء» یا کساء شناخته شده است: لباس چاک دار بزرگی است که آستین ندارد و روی پیراهن پوشیده می‌شود.^{۱۷}

کلمه «آل» در قرآن کریم آمده است. در حالی که به غیر از نبی اضافه شده است مانند: «آل عمران» و «آل یعقوب» به معنای خاندان و «آل فرعون» و «آل لوط» و مانند آن، به معنای پیروان دینی یا سیاسی.

کلمه «اهل» نیز در حال اضافه به غیر بیت، بسیار در قرآن و سنت آمده است. گاهی به معنای منتسبین به یک باور و اندیشه؛ مثل فرموده خداوند: «یا اهل الكتاب» و «اهل الانجیل» و «اهل المغفره» و «اهل التقوی» می‌آید و گاهی به معنای ساکنان جایی؛ مثل فرموده خداوند: «اهل القرى» و «اهل المدینه» و «اهل مدین» و «یا اهل یترب» و... گاهی نیز به معنای همسر است؛ مانند فرموده خداوند: «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ وَ «سَارَ بِأَهْلِهِ» و مانند آن. ترکیب «اهل البيت» سه بار در قرآن آمده است:

- «قَالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^{۱۸}
یعنی ابراهیم واهلش.

- «وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ

نَاصِحُونَ»^{۱۹} یعنی اهل بیت موسی علیه السلام.
- «وَ قَرْنَ فِي بَيْتِكُمْ وَ لَا تَرَجْنَ تَرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ اطَّعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^{۲۰} و این آیه شاه بیت این بحث است.

احادیث وارده در باره «آل البيت»

احادیث متعلق به موضوع را می‌توانیم تحت عناوین متعدد جمع کنیم؛ مانند حدیث کساء (العباء) و حدیث مباحله و حدیث ثقلین و حدیث چگونگی درود فرستادن بر ایشان (صلوات) و حدیث حرمت زکات بر اهل بیت.

حدیث کساء

شهر بن حوشب گفت: شنیدم ام سلمه، همسر پیامبر هنگامی که خبر [شهادت] حسین بن علی آمد، اهل عراق را لعن کرد و گفت: «او را کشتند، خداوند بکشدشان. به او نیرنگ زدند و او را خوار کردند، خدا لعنتشان کند. دیدم فاطمه علیها السلام نزدیک ظهر پیش پیامبر آمد، در حالی که ظرف حریره‌ای را که مخصوص ایشان درست کرده بود، در طبقی آورد و در مقابل‌شان گذاشت. پیامبر به او فرمودند: پسر عمویت کجاست؟ گفت: در خانه است. فرمودند برو بگو بیاید، دو پسرش را نیز نزد من بیاور. ام سلمه گفت: فاطمه در حالی که دست

هریک از پسرانش در یک دستش بود، آمد و علی نیز به دنبال ایشان می‌آمد تا این‌که همگی بر پیامبر خدا وارد شدند و ایشان آن دو را در آغوش خود نشانند و علی در سمت راست او و فاطمه در سمت چپش نشستند. امّ سلمه گفت: پیامبر عباى خيبرى را که فرش اتاق خواب ما بود گرفتند و دور همه ایشان پیچیدند با دست چپ خود دو طرف کساء را گرفته و با دست راست خود به سوی خدا اشاره کردند و فرمودند:

«اللَّهُمَّ أَهْلِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً ، اللَّهُمَّ أَهْلِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً ، اللَّهُمَّ أَهْلِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً».

گفتم: یا رسول الله، آیا من از اهل شما نیستم؟ فرمودند: چرا داخل کساء بیا. امّ سلمه گفت: بعد از این که دعایشان برای پسرعموی خود، علی و پسرانش و دخترشان فاطمه تمام شد، داخل شدم.^{۲۱}

و در روایت دیگری از ابن حوشب، از امّ سلمه آمده است: «اللَّهُمَّ هُوَلاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي»^{۲۲} و در روایتی دیگر از عبدالله بن مغیره مولى امّ سلمه، از ام سلمه آنقل کرده است: «هُوَلاءِ أَهْلِي وَ عَتْرَتِي»^{۲۳}.

در روایات زیادی آمده است که پیامبر ﷺ راضی نشدند که امّ سلمه داخل کساء شود ولى در عوض آن به او فرمودند: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ أَوْ عَلَى خَيْرٍ»؛ «تو رو به خوبی هستی،

یا تو بر خوبی هستی»^{۲۴} در روایتی دیگر ابن حوشب از امّ سلمه نقل می‌کند که پیامبر نزد او بودند. پس علی و فاطمه و حسن و حسین با ایشان هم‌غذا شدند. پس از صرف غذا خوابیدند و پیامبر با عبا یا رواندازی روی آن‌ها را پوشانده، فرمودند: «اللهم...» و حدیث را ذکر می‌نماید.^{۲۵}

عایشه در روایتی می‌گوید: پیامبر صبح زود از منزل خارج شد، در حالی که «مِرْطٌ مُرْحَلٌ» که از پشم سیاه رنگ بود، بر دوش داشتند، حسن بن علی آمد. او را داخل کردند، سپس حسین آمد، او را نیز داخل کردند، سپس فاطمه و پس از او علی را نیز داخل کردند، سپس این آیه را تلاوت کردند:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^{۲۶}.

نووی گوید: مِرْطٌ یعنی کساء و عبا و مُرْحَلٌ، پارچه رنگ آمیزی شده که تصویر شتر بر آن نقش بسته است.^{۲۷}

انس بن مالک روایت می‌کند پیامبر ﷺ شش ماه هنگامی که برای نماز صبح خارج می‌شدند، از مقابل خانه فاطمه عبور می‌کرد و می‌گفت: «الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^{۲۸} و روایت شده که ایشان عباس و فرزندانش را نیز شامل می‌کردند و می‌فرمودند: «يَا رَبِّ هَذَا عَمِّي صِنُو أَبِي وَ هُوَلاءِ أَهْلِ بَيْتِي، فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النَّارِ، كَسْتَرِي إِيَّاهُمْ بِمَلَاتِي هَذَا»؛ «این عمو و

هم طراز پدر من است. ایشان اهل بیتم هستند، از آتش حفظشان کن؛ همانگونه که این‌ها را با پوشش خود در بر گرفتم.» آستانه در و دیوارهای خانه آمین می‌گفتند و ایشان نیز می‌فرمودند: آمین و این سه بار تکرار می‌شد.^{۲۹}

شیعه نیز حدیث کساء را با اختلاف کمی در لفظ و غور زیادی در عمق معنا نقل کرده‌اند. از عمره بنت افعی روایت شده که گفت: شنیدم ام سلمه می‌گوید این آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من نازل شد. در آن هنگام هفت نفر بودند: جبرئیل، میکائیل، رسول الله، علی، فاطمه، حسن و حسین. ام سلمه گفت: من نیز در آستانه در ایستاده بودم، گفتم یا رسول الله آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: «إِنَّكَ عَلَىٰ خَيْرٍ إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ» تو بر خوبی هستی، تو از همسران پیامبری و نفرمود: تو از اهل بیت هستی.^{۳۰}

همچنین از امام رضا علیه السلام آورده‌اند که ایشان از پدرانشان، از حسین بن علی، از ام سلمه نقل کرده‌اند که وی گفت: این آیه در خانه من و در روزی که حضرت در منزل من بودند نازل شد. پیامبر خدا نزد من بودند، سپس علی، فاطمه، حسن و حسین را خواندند، جبرئیل آمد و عبایی فدکی را بر روی ایشان کشید آنگاه پیامبر فرمودند: «اللَّهُمَّ هُوَلَاءِ أَهْلِ بَيْتِي»

اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا» (خدایا! اینان اهل بیت من هستند. خدایا! پلیدی و ناپاکی را از ایشان دور بدار و پاک شان گردان!) جبرئیل علیه السلام فرمود: یا محمد من هم از شمایم؟ حضرت فرمودند: تو هم از مایی ای جبرئیل. ام سلمه گفت: عرض کردم یا رسول الله و من هم از اهل بیت شما هستم آدمم تا داخل عبا شوم. فرمودند: ام سلمه! سر جایت بایست تو رو به خیر هستی و از همسران پیامبر خدا می‌باشی. آنگاه جبرئیل فرمود: بخوان یا محمد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ...» در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین.^{۳۱}

در روایتی، حسین از پدرش نقل می‌کند که پیامبر فرمودند: یا علی، این آیه (در حالی که به آیه تطهیر اشاره داشتند) در شأن تو و دو سبط من و نیز ائمه از فرزندان تو نازل شده است.^{۳۲}

حدیث مباحله

قال تعالی: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».^{۳۳} سعد ابن ابی وقاص می‌گوید وقتی این آیه (آیه مباحله) نازل شد پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین را صدا زده و فرمودند: «اللَّهُمَّ هُوَلَاءِ أَهْلِي»؛ «خدایا! اینان اهل من هستند.»



حدیث ثقلین:

قال تعالی: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». ^{۳۵} زید بن ارقم گوید: روزی پیامبر برای ایراد خطبه برخاسته، نزدیک چاه آبی که به آن خُم می گویند و میان مکه و مدینه واقع است، حمد و سپاس خدا را به جا آورده، پند و موعظه کردند و فرمودند: «أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الثُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ!» «اما بعد، ای مردم، من انسانی هستم که نزدیک است فرستادهٔ ربم بیاید و من دعوت خدا را پاسخ گویم! و من دو چیز گران بها را در میان شما بر جای می گذارم؛

کتاب خدا که در آن نور و هدایت است، به کتاب خدا دست یازید و به آن چنگ زنید» نسبت به کتاب خدا تشویق و ترغیب نموده و سپس فرمودند: «وَ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»؛ «اهل بیت من، در مورد اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم. در مورد اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم، در مورد اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم.» حصین پرسید: ای زید، اهل بیت او کیانند؟ آیا زنان او از اهل بیتش نیستند؟ گفت: زنان ایشان از اهل بیت هستند ولی اهل بیت او کسانی هستند که بعد از او صدقه برایشان حرام شده است. پرسید چه کسانی هستند؟ گفت: ایشان

خاندان علی، خاندان عقیل، خاندان جعفر و خاندان عباس‌اند. پرسید صدقه بر تمام ایشان حرام است؟ گفت: بله.^{۳۶}

در روایت دیگری از ابو سعید خدری آمده است: پیامبر فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِلَّا أَنْ أَحَدَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَةِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» «من دو چیز گران‌بها را در میان شما بر جای می‌گذارم؛ یکی از آن‌ها بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا که ریسمان است کشیده شده از آسمان تا به زمین و عترت من یعنی اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی‌گردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.»^{۳۷}

در روایت دیگری از ابو سعید است که «فَانظُرُونِي بِمَ تَخْلُفُونِي؟» «ببینید بعد از من در مورد اینها چگونه رفتار می‌کنید.»^{۳۸}

اما شیعیان می‌گویند: موسی بن عبد ربّه می‌گوید: شنیدم حسین بن علی روزی در زمان حیات پدرش در مسجدالنبی می‌گفت: شنیدم پیامبر خدا می‌فرمودند: «أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ لَكُمْ فَاحْبِسُوهُمْ جِئِي وَ تَمَسَّكُوا بِهِمْ لَنْ تَضِلُّوا...»؛ «آگاه باشید که اهل بیت من مایه ایمنی شما هستند آنها را به خاطر محبت من دوست داشته باشید و به آنها چنگ زنید تا گمراه نشوید.» پرسیده شد: ای نبی خدا، اهل بیت شما کیستند؟ فرمودند: «عَلِيٌّ وَ سِبْطَايَ وَ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةَ أَبْرَارٍ

أُمَّتَهُ مَعْصُومُونَ إِلَّا إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِزَّتِي مِنْ حَمِيٍّ وَ دَمِيٍّ»؛ «علی و دو نوه‌ام و نه نفر از فرزندان حسین، امامان امین و معصوم‌اند؛ همانا ایشان اهل بیت من و خاندانم از گوشت و خون من می‌باشند.»^{۳۹} و از امام صادق از پدرانشان روایت شده پیامبر فرمودند: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ» و دو انگشت را به هم چسباندند. جابر ابن عبدالله انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله عترت شما کیان‌اند؟ فرمود: «عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ علی و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین تا روز قیامت.^{۴۰}

حدیث چگونگی درود فرستادن بر ایشان: قال تعالی «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^{۴۱}

ابو مسعود انصاری گوید: در مجلس سعد بن عباده بودیم که پیامبر خدا نزد ما آمدند. بشیر بن سعد به ایشان عرض کرد: خداوند به ما امر کرده بر شما درود فرستیم، ای فرستاده خدا، چگونه بر شما درود فرستیم؟ وی گوید: پیامبر خدا سکوتی کردند تا جایی که آرزو کردیم کاش او چنین پرسشی را طرح نمی‌کرد. پس فرمودند، بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» تا آنجا

که فرمودند «وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ»^{۴۲} و در روایت ابو حامد ساعدی آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ...» تا آخر حدیث^{۴۳}

حدیث حرمت زکات بر اهل بیت

ابو هریره گوید: پیامبر فرمودند صدقه بر ما حلال نیست.^{۴۴} در جای دیگر می گوید: هنگامی که حسن بن علی خرمایی از خرماهای صدقه را برداشت و در دهانش گذاشت، پیامبر فرمودند: «کخ کخ» تا او خرماها را از دهانش بیرون انداخت، سپس فرمودند: آیا متوجه نشدی که ما صدقه نمی خوریم؟

در صحیح مسلم آمده است که فرمودند: «...آن‌ها را بیرون بینداز، آیا ندانستی...»^{۴۵} مطلب بن ربیع بن حارث در حدیثی طولانی گفته است: دو نفر از جوانان بنی هاشم نزد پیامبر رفتند و از او خواستند تا در جمع آوری صدقات مشغول به کار شوند تا آن‌ها نیز همانند مردم از صدقات دریافت کنند. پیامبر به ایشان فرمودند: صدقه برای آل محمد شایسته نیست، چرا که صدقه [در حقیقت] چرک و ناپاکی مردم است.^{۴۶} در روایت ابن شهاب آن‌دو را عبدالمطلب بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب و فضل بن عباس معرفی می نماید.

در روایت دیگری که ابو رافع آن‌را نقل کرده و ابو داود نیز آورده، پیامبر فرمود:

آقای هر قومی از خودشان است و صدقه بر ما حلال نیست.^{۴۷}

آل البیت کیستند؟

اهل سنت در این که «آل البیت» کیانند، اختلاف کرده‌اند و چند نظر در این میان وجود دارد:

نظریه اول:

کسانی هستند که زکات بر آن‌ها حرام شده. قائلین به این نظریه خود سه دسته هستند:

الف) ایشان بنی هاشم و بنی المطلب هستند. شافعی و احمد بن حنبل بنا به یکی از نقل‌هایی که از او شده و ثعلبی در این گروه هستند.^{۴۸} مقریزی نیز همین نظریه را اختیار کرده و با روایتی از جبر بن مطعم آن‌را تأیید کرده است. او می گوید من و عثمان بن عفان خدمت پیامبر رفته، عرض کردیم: از خمس خیر به بنی المطلب دادی و ما را رها کردی و ما نیز به منزله یکی از شما هستیم. گفتند: بنی هاشم و بنی المطلب یکی هستند!^{۴۹} سپس مقریزی می گوید: پس صحیح است [که بگوییم] اصلاً جایز نیست در هیچ حکمی میان بنی هاشم و بنی المطلب فرق قائل شد؛ چرا که به نص پیامبر آن‌ها یکی هستند، پس صحیح است که ایشان آل محمد هستند و حال که آل محمدند پس صدقه بر آن‌ها حرام است.^{۵۰} هم چنین با حدیث «حسنی» بر آن استدلال کرده‌اند که مفاد آن چنین است: پیامبر عباس و فرزندانش را با پوششی

در برگرفتند و سپس فرمودند: «يَا رَبِّ هَذَا عَمِّي صِنُو أَبِي وَ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي، فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النَّارِ، كَسْتِرِي إِيَّاهُمْ بِمَلَائِي هَذَا»؛ «این عمو و هم طراز پدر من است. ایشان اهل بیت هستند، از آتش حفظشان کن؛ همانگونه که این‌ها را با پوشش خود در برگرفتم.» آنگاه در و دیوارهای خانه آمین گفتند و پیامبر هم سه مرتبه فرمودند: آمین.

و در روایتی دیگر خطاب به عباس فرمودند: ای عمو، فردا با فرزندان نزد من آید. پس آن‌ها را جمع کرده و در پوششی قرار داد... تا آخر روایت.^{۵۱}

ب) اختصاصاً بنی هاشم هستند و اگر بخواهیم ایشان را مشخص و معین نمایم، همانطور که زید ابن ارقم، راوی حدیث ثقلین معین کرده: خاندان علی، عقیل، جعفر و عباس هستند. قائلین به این نظریه معتقدند: مراد از «البيت» خویشاوندان است و این همان نظری است که امام ابو حنیفه و امام احمد در یکی از آرای خود به آن تمایل پیدا کرده‌اند، همانطور که ابن قاسم یکی از ائمه مالکی نیز آن را اختیار کرده است و بعضی از ایشان تا بدانجا پیش رفته‌اند که گفته‌اند: هر کس آل را به غیر از این تفسیر کند، نظریه نامربوطی داده است. ابن حجر هیتمی گفته است: «اینطور که اینان گمان می‌کنند نیست.»^{۵۲}

ج) آل البيت، بنی هاشم به بالا هستند تا غالب از اجداد پیامبر. پس پیامبر بنی المطلب

و بنی امیه و بنی نوفل و بالا تر از ایشان، از طبقات قریش هم داخل می‌شوند. این نظری است که بعضی از اصحاب امام مالک به آن قائل شده‌اند.^{۵۳}

گفتنی است این‌ها خاندان ابولهب را از بنی هاشم جدا کرده‌اند و این به خاطر عاقبت بدی بود که او و همسرش دچار آن گردیدند. البته از فرزندان او برخی هم مسلمان شده‌اند. اگر معیار نسب باشد، نسبت ابولهب با پیامبر نکته‌ای است که بر کسی مخفی نیست.

از طریق ابن عمر و ابو هریره و عمار یاسر روایت شده که دره بنت ابی لهب به مدینه هجرت کرد. در آنجا برخی زنان به خاطر آیه ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ﴾ که در مورد پدرش می‌باشد به او کنایه زدند. او نیز این ماجرا را برای پیامبر خدا نقل می‌کند. ایشان نیز سکوت کرده، پس از آن که نماز ظهر را با مردم خواندند، خطبه‌ای ایراد نموده، می‌فرمایند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَالِي أَوْ ذِي فِي أَهْلِي؟» «ای مردم، چرا در مورد اهل مرا آزار می‌دهید؟»^{۵۴} ابو هریره روایت کرده که سبیعه دختر ابولهب نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا، مردم می‌گویند تو دختر هیزم جهنمی! پیامبر خدا خطبه‌ای ایراد کرده، فرمودند: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونِي فِي قَرَابَتِي؟ «چه می‌شود کسانی را که در مورد خویشانم مرا اذیت می‌کنند؟»^{۵۵} این‌ها دلالت دارد که از ذریه ابولهب آن‌ها که مؤمن‌اند داخل بنی هاشم هستند.

نظریه دوم:

آل بیت نبی، تنها فرزندان و همسران او هستند. از منظر صاحبان این نظریه، «آل» و «اهل» یکی هستند. لذا گفته‌اند وقتی بگویید: «آل الرجل» یا «اهله» یک چیز هستند و مقصود شما از آن، فقط همسر یا همسران و فرزندان او است. این که فرزندان پیامبر داخل این مفهوم هستند، امری است روشن. همسران آن حضرت را از باب تشبیه به خویشاوندان داخل نموده‌اند؛ چرا که رابطه پیامبر با آن‌ها با وفاست و وی مرتفع نمی‌شود، چون ایشان به نص آیات قرآن، با هیچ یک از زنان گیتی همگون نیستند.^{۵۶} و «امّهات المؤمنین» بوده و در دنیا و آخرت بر آن‌ها حرام می‌باشند و در دو جهان همسر پیامبر هستند. پس نسبت ایشان با پیامبر، قائم مقام نسب است.

آیه ۳۲ و ۳۳ سوره احزاب که «تطهیر» در آن‌ها آمده و آیه ۳۴ در شأن ایشان (همسران پیامبر) نازل شده است. پس خارج ساختن آن‌ها از مفهوم آل و اهل صلاح نیست.

ساعدی روایتی نقل کرده که در آن پیامبر به این امر تصریح کرده و گفته‌اند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآزْوَاجِهِ وَفُرْشَتِهِ...»^{۵۷}
شوکانی در حالی که این قول را ترجیح می‌دهد، می‌گوید: و اما همسران پیامبر، از جهت سیاق آیه در ضمن آل البیت وارد می‌شوند؛ چرا که مخاطب آیات سه گانه

(ذکر شده) ایشان‌اند و اینان هستند که در خانه‌های او ساکن بوده‌اند و در منزل او اقامت داشته‌اند. اما داخل بودن علی و فاطمه و حسن و حسین به این دلیل است که ایشان سبب نزول آیه تطهیر هستند؛ همانطور که در بعضی احادیث پیش گفته به آن‌ها تصریح شده و او این قول را دیدگاه میانه نامیده است. اگر کسی آیه را مختص به یکی از دو گروه بداند، در حقیقت بعضی که ورودشان واجب است را وارد کرده و آن‌را که اهمالش جایز نیست، مهمل گذاشته است. گروهی از محققان هم این را پذیرفته‌اند؛ مانند قرطبی، ابن کثیر و دیگران. ابن حجر هیشمی هم آنرا ترجیح داده و گفته است: عز بن عبدالسلام فتوا داده است که باید به این‌ها اکتفا کرد؛ یعنی به فرزندان و همسران ایشان و این با توجه به صلوات در تشهد امری ظاهر و آشکار است.

عبدالحمید طهماز می‌گوید: بازگشت همه این‌ها جز پیامبر به خدیجه است؛ چرا که حسنین از فاطمه هستند و او دختر خدیجه است و علی هم در حالی که کوچک بود در خانه او رشد و نمو یافته و سپس بعد از وی، با دخترش (فاطمه) ازدواج کرده است. پس روشن است که بازگشت اهل بیت پیامبر به خدیجه است نه غیر او و این همان است که ابن حجر عسقلانی آنرا تقریر کرد. سایر همسران پیامبر هم به طور طبیعی داخل می‌شوند؛ چرا که خطاب آیه به تمام ایشان است.^{۵۸}

مجلس رسول الله ﷺ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَالْوَٰلِدِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

نظریه سوم:

آل و اهل در مورد همسران به کار می رود. شوکانی از ابن عباس، عکرمه، مقاتل بن سلیمان و سعید بن جبیر چنین نقل کرده است.^{۵۹} امام بخاری، ابن ابی حاتم و ابن عساکر هم از این دسته هستند.^{۶۰} ایشان گفته اند: مراد از «البيت» خانه پیامبر است و مسکن همسران او به خاطر قول خداوند که می فرماید: ﴿وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ و همچنین سیاق آیه هم مربوط به همسران پیامبر است، از آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ عِندَكُمْ مِثْرُكُمْ وَمَا عَلَيْكُمْ فِيهَا مِنْ مَدْرَأٍ وَلَا عِقَابٍ لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ عَلَيْهِمْ أَن يَضْحَكُنَّ فِي سِتْرِكُمْ لِيُبَدَلْ عَلَيْكُمْ بِمَدْرَأٍ وَلَا عِقَابٍ إِن يَبَدَّلُوا فِيكُمْ مِنْكُمْ وَلَا يَحِلُّ عَلَيْهِمْ سَبُّكُمْ بِمَا ضَحَكُوا فِيكُمْ ذَلِكَ الْفِتْنَةُ فَاصْبِرْ لَهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ خَبِيرًا﴾ و هم چنین در روایتی آمده است.^{۶۱}

بخاری از طریق ابی معمر، از انس بن مالک ضمن یک حدیث طولانی روایتی می آورد که مفاد آن چنین است: روز ازدواج پیامبر

با زینب بنت جحش، بعد از آن که از حضور طولانی مدت برخی حضار مجلس ناراحت شده بودند، به سمت اتاق عایشه حرکت کردند و از مجلس خارج شدند، سپس به خانه تک تک همسرانش رفتند، در حالی که به تک تک ایشان می گفتند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ...».^{۶۲} بعد هم روزی دعا کرده، گفتند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتًا»^{۶۳} به این معنا که روزی آن ها کفایت زندگی شان را بکند. معلوم است که این دعا مستجاب است و تمام بنی هاشم و بنی المطلب را نرمود. در حالی که در میان این ها افراد ثروتمند و برخوردار وجود دارد و روزی همه آن ها به حد کفاف نبوده است. آنچه در صحیحین از عایشه آمده نیز مؤید این نظریه است که گفت: تا زمان حیات پیامبر اتفاق نیفتاد که خاندان محمد از نان خورش سه روز سیر شوند.^{۶۴}

نظریه چهارم:

نمی پذیریم بلکه شامل تمام قریش می شود تا به خاطر نزدیکی آن‌ها به پیامبر حقوقشان مراعات شود و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند.^{۶۹}

نظریه پنجم:

آل و خاندان او پیروان ایشان هستند؛ یعنی امت وی تا روز قیامت و شامل دور و نزدیک ایشان نیز می شود. این نظریه از جابر بن عبدالله، برخی صحابه و سفیان ثوری روایت شده و نووی و ازهری نیز این را ترجیح داده اند.

اینان به حدیث وائله بن اسقع لیثی - از اصحاب صفه - تمسک کرده اند که پیامبر حسن و حسین اصدا زدند و هر کدام را بر روی یکی از پاهایشان نشانند و فاطمه و شوهرش را نیز به آغوش خود نزدیک کرده، سپس لباس خود را دور ایشان کشیدند و فرمودند: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي» وائله گوید: پرسیدم: ای پیامبر خدا، من نیز از اهل شمایم؟ فرمودند: «وَأَنْتَ مِنْ أَهْلِي»^{۷۰} دلیل آورده اند که وائله از بنی لیث بن بکر بن عبد مناف بوده، و اینکه او از صحابی و تابعین پیامبر می باشد. این که پیامبر سلمان و عبدالله بن مسعود را نیز از اهل بیت خود به حساب آوردند، مؤید این معناست.^{۷۱}

گفته اند: لفظ «آل» از «آل» «یؤول»، به معنای رجع مشتق شده و بازگشت اتباع هم به متبوع ایشان است؛ چرا که او امام و مولای ایشان است.^{۷۲}

ایشان به خصوص علی، فاطمه، حسن و حسین هستند. ابو سعید خدری، مجاهد، قتاده و کلبی نیز این را گفته اند.^{۶۵} نظر شیعیان نیز همین است و نه نفر از فرزندان حسین را نیز به ایشان اضافه می کنند. البته نظر شیعه کمی بعد، به طور مستقل ذکر خواهد شد. این‌ها در تأیید نظریه خود، به آیه اشاره می کنند که آنچه در آن آمده، مخصوص ذکور است نه زنان و آن: «لِيُطَهَّرَكُمْ... عَنْكُمْ» است و اگر اختصاص به زنان داشت می بایست بفرماید «لِيُطَهَّرَكُن... عَنْكُن». البته دو حدیث «كسَاء» و «مباهله» هم روشن می کنند که مراد از آیه همان افراد یاد شده هستند. همچنین به آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^{۶۶} نیز استدلال کرده و گفته اند: قریبی آل محمد و همان افراد یاد شده هستند.^{۶۷} به این‌ها اعتراض شده که گروهی از مفسران، قریبی را به تقرّب به خدا تفسیر کرده اند؛ یعنی در مقابل تبلیغ، چیزی از شما نمی خواهم جز دوست داشتن در تقرّب به خدا. ابن عباس گفته است: «یعنی اجری از شما نمی خواهم مگر این که مرا به خاطر قرابت و نزدیکی که به شما دارم دوست بدارید؛ چرا که کسی از قریش نیست مگر این که میان آن‌ها و ایشان قرابتی باشد.»^{۶۸}

و اگر بپذیریم که آن قرابت نسبی است، این که محصور در افراد یاد شده باشد را

علامه دوانی می‌گوید: «آل او کسانی هستند که از طریق نسب یا نسبت به ایشان باز گردند و همانطور که بر گروه اول [نسب] صدقه‌ظاهری را حرام کرده، بر گروه دوم نیز صدقه‌معنوی را؛ یعنی پیروی از دیگران در علوم و معارف. پس آل ایشان کسانی هستند که به وی بر می‌گردند یا به حسب نسبت رساندن به زندگی جسمانی پیامبر؛ مانند فرزندان نسبی ایشان یا به حسب نسبت رساندن به حیات عقلی پیامبر؛ مانند فرزندان روحی ایشان، از علمای راسخ و اولیای کامل و حکمای متأله که از انوار پیامبر بهره گرفته‌اند.»^{۷۳} به این نظر اشکال شده که پیامبر اجمال را با گفته‌هایشان: «صدقه بر آل محمد حلال نیست» و «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتًا» و نیز اختصاص صلوات بر آل ایشان در دعا، بر طرف کرده‌اند. تمام این‌ها دلالت بر خصوصیت آل و اهل ایشان می‌کند؛ چرا که صدقه بر اتباع ایشان حرام نیست و آن‌ها ملزم به زندگی به قدر کفایت نیستند و مأمورند در تشهد تنها بر آل او صلوات و درود بفرستند. بنابراین، این یکی از ویژگی‌های پیامبر است و اتباع او در آن داخل نمی‌شوند.^{۷۴} آنگاه پیامبر خود میان آل محمد و امت فرق گذاشتند. هنگامی که قوچی را قربانی کردند، دعا کرده فرمودند: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ»^{۷۵} مقررزی می‌گوید: بین چگونه میان آل و امتش فرق گذاشت و حقیقت عطف هم مغایرت است.^{۷۶}

نظریه ششم:

آل پیامبر پرهیزکاران از امت اویند. قاضی حسین این‌را حکایت کرده و راغب اصفهانی و گروهی از علما هم به آن متمایل شده‌اند.^{۷۷} ایشان به آنچه از انس روایت شده تمسک کرده‌اند که گفت: از پیامبر پرسیدند: آل محمد کیان‌اند؟ فرمودند: «همه پرهیزکاران»، و این آیه را تلاوت کردند؛ «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ»^{۷۸}.

به این نظر اعتراض کرده‌اند که این حدیث را تنها نوح بن مریم از یحیی بن سعید، از انس روایت کرده، از طریق دیگری هم از نافع بن هرمز از انس روایت شده که اهل حدیث به روایت هیچ کدام از این دو احتجاج نمی‌کنند.^{۷۹}

کلام خدا با نوح درباره پسرش را هم دلیل آورده‌اند: «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ» و گفته‌اند، خداوند او را به خاطر شرکش از اهل نوح خارج کرد. پس فهمیده می‌شود که آل پیامبر پیروان متقی ایشان هستند. بر این مطلب هم اشکال شده که مراد این است: «او از اهل تو نیست، از آن کسانی که به تو امر کردیم، آن‌ها را با خود ببری چرا که خداوند قبل از آن، به او فرمود: «وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»^{۸۰} پس فرزند او از کسانی نیست که نجات آن‌ها ضمانت شده است. البته این اعتراض، آن‌ها را در نظرشان کمک می‌کند؛ چرا که ایشان آن را به تقوا مقید کرده‌اند نه به نسب.

بهتر است با قول خداوند که قبل از آن آمده، به ایشان اعتراض کرد: «قُلْنَا اِحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ اَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ اَمَّنْ...»^{۸۱} که خداوند حمل شدگان را اینگونه شمرد: از هر نوعی دو جفت و اهل خودت و کسانی که به تو ایمان آوردند.

اگر اهل پیامبر و مؤمنان، دارای یک معنا بودند، آنان را بر اهل عطف نمی کرد؛ چرا که عطف مقتضی مغایرت است. مقریزی می گوید: «درست این است که پرهیزکاران امت او اولیای او هستند، نه اهل و آلش؛ چرا که جایز است یکی از آن‌ها از خویشاوندان پیامبر باشد ولی در عین حال از آل وی نباشد؛ مانند ابو لهب و گاهی شخص از اولیا هست اما در همان حال، از نزدیکان و اقارب او نیست.»^{۸۲}

اما گرایش عمومی شیعیان به این است که آل محمد و آل نبی و عترت (که مقصودشان فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام از حضرت فاطمه است) به یک معنی هستند، لیکن برخی از متأخرین ایشان که بهاء الدین اربلی و ریان بن صلت قمی از آنان هستند، سعی کرده‌اند میان «آل و عترت» با «اهل» تفاوت بگذارند،^{۸۳} اما عموم ایشان قائل شده‌اند که اهل بیت پنج نفرند؛ پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین. بعضی از گروه‌های شیعی، به خصوص اثنی عشری‌ها، نه نفر از فرزندان حسین را هم به

ایشان اضافه می کنند و آن‌ها را ائمه معصوم می دانند.^{۸۴} حتی برخی از غالیان از فرقه حروفیه باطنی این پنج نفر را بر پرچم‌هایشان به شکل پنجه باز انسان رسم کرده و گمان کرده‌اند آن به لفظ جلاله «الله» اشاره دارد!^{۸۵} و همسران پیامبر و کسانی غیر از حضرت فاطمه، از فرزندان پیامبر و کسانی غیر از حسن و تمام فرزندانش و کسانی غیر از حسین و فقط یکی از فرزندان، از نوادگان پیامبر را از اهل نمی دانند و گمان می کنند. امام دوازدهم همان مهدی منتظر است.^{۸۶}

برخی به شیعه، به خاطر ادعای عصمت و امامت برای آل‌البيت، اعتراض کرده‌اند. ابن تیمیه گفته است: «در این آیه و حدیث - حدیث کسا و آیه تطهیر - دلالتی بر عصمت و امامت ایشان نیست»^{۸۷} و همچنین تعیین نه نفر از آن‌ها به عنوان امامان بعد از علی و حسن و حسین و ادعای این که نهمین از ایشان (دوازدهم نسبت به قبلی‌ها) همان مهدی منتظر است. تمام این‌ها حرف‌هایی بی دلیل است که با معیارهای ما ثابت نمی شود؛ چرا که عصمت تنها برای پیامبران است. اما در آیه تطهیر چیزی که دلالت بر عصمت اهل بیت نماید نیست بلکه به عکس، اگر آن‌ها خدا را در آنچه به آن امر کرده اطاعت کنند ایشان را از گناهان پاک می کند.^{۸۸} شکی نیست که این ادعا بیش از آن که از متون ناشی شود، از دیدگاه آنها در باره خلافت ناشی می شود.^{۸۹}

و نیز اگر امر محصور در «اهل بیت» است، پس چرا سلمان فارسی را به ایشان ملحق کرده‌اند و اُم کلثوم دختر علی و مادرش فاطمه بنت اسد را از آن‌ها خارج نموده‌اند؟!^{۹۰}

تمام آنچه علما گفته‌اند که شیعه هم جزو آنان است، خلاصه می‌کنیم در این که فاطمه و علی و حسن و حسین، همگی به نص حدیث کسا و مباحله، اهل کسا یا عبا هستند و همسران پیامبر از «اهل بیت» می‌باشند. با توجه به شمول آیه ۳۰ تا ۳۴ سوره احزاب و آل علی، آل جعفر، آل عقیل و آل عباس، تمام ایشان آل محمد هستند که زکات بر ایشان حرام است - غیر از همسران ایشان، بنا به نظر همه - و به مقتضی احادیث وارده نمی‌توان آن‌ها را به عنوان کارگزاران بر زکات به کار گرفت.

همچنین روشن شد که قرابت درجاتی دارد؛ قرابت علی و فاطمه، بعد از این دو، قرابت حسن و حسین به اجماع، در مرتبه نخست قرار دارد. با این که عمو (در اینجا عباس) هم طراز پیامبر است اما خویشاوندی ظاهراً به معنای خویشاوندی علی می‌باشد.^{۹۱}

با این وجود، گاهی آنچه عموم مردم و خصوص عرب به آن معتقدند، به ذهن می‌آید که نسب تابع پدر است نه مادر! و اگر آن گونه است، چطور فرزندان علی از فاطمه داخل نسب پیامبر می‌شوند؟

مقریزی از این پرسش پاسخ داده است:

در اینجا دو نظریه هست:

۱. آن‌ها داخل در نسب پیامبرند که نظر شافعی و یکی از آرای احمد است و دلیل آن هم اجماع مسلمین بر داخل بودن فرزندان فاطمه در ذریه پیامبر است؛ چرا که هیچ‌یک از دختران ایشان فرزندی که باقی بماند بر جای نگذاشتند. پس کسانی از فرزندان بیت او به ایشان منسوب می‌شوند که از فاطمه‌اند و درباره حسن پسر دخترشان فرمودند: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ...!» «همانا این پسر من سرور است» هنگامی که از فاطمه متولد شد فرمودند: «أَرُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ؟» «پسر من را به من نشان دهید، نامش را چه گذاشته‌اید؟» فاطمه فرمود: او را حرب نامیده‌ام، فرمود: بلکه او حسن است!

۲. داخل در نسب پیامبر نیستند و این نظریه ابوحنیفه و یکی از آرای احمد است و دلیل ایشان نیز این است که فرزندان دختران در حقیقت منسوب به پدران خود هستند، پس هذلی و تیمی و عدوی اگر از همسر هاشمی خود فرزند دار شوند، به نظر یقین، آن بچه هاشمی نخواهد بود.

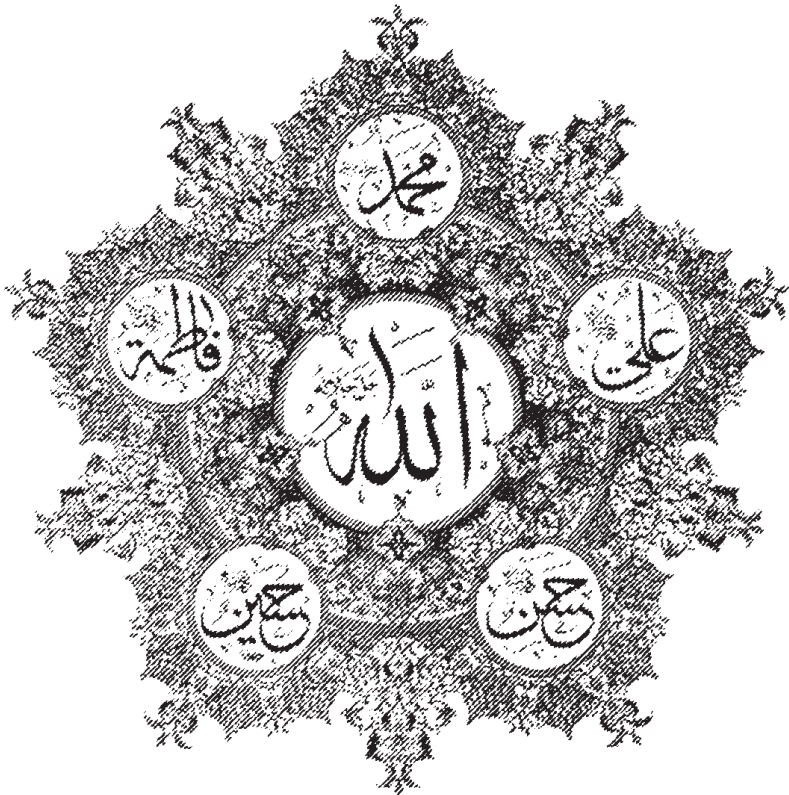
اما این که فرزندان فاطمه داخل ذریه پیامبر هستند، شرافتی است که این تبار بزرگ و پدر بزرگوار دارا هستند. کسی که در عالم هیچ کس به مقام او نمی‌رسد، به خاطر قوت و جلالت و عظیم القدر بودن پیامبر، این شرافتی است که به فرزندان دختر هم سریان پیدا می‌کند.^{۹۲}

پس در حقیقت اینجا دو نظریه نداریم؛ چرا که هر دو به خصوصیت پیامبر در این مسأله اتفاق دارند و در غیر ایشان نیز متفق اند بر این که فرزندان دختر به مادرشان منتسب نمی‌شوند.

شریف و سید

با گذشت زمان، اصطلاح «آل‌البت» جهت‌گیری دیگری پیدا کرد و منسوبان به آن، خودشان یا دیگران آن‌ها را به شریف، اشراف یا سید، ساده متصف کردند. پس به کسانی

که از نسل حسن بودن اشراف و بر کسانی که از نسل حسین بودند، ساده اطلاق شد.^{۹۳} البته سیوطی یادآوری می‌کند که هر کسی از آل‌البت باشد را شریف می‌نامند، می‌خواهد حسینی باشد یا حسنی، جعفری باشد یا عقیلی و یا عباسی و تا آغاز عهد فاطمیان در مصر به همین صورت بود و هنگامی که فاطمیون حکومت را به دست گرفتند، اسم «شریف» را تنها مختص فرزندان حسن و حسین کردند.^{۹۴}



عمر ابوبکر باذیب، در مقاله‌ای می‌نویسد:
«لقب شریف بر کسانی که زیر سلطه فاطمیان بودند، در مصر، مغرب، حجاز، فلسطین و قسمت‌های دیگری از سرزمین شام و عراق اطلاق شد و بر کسانی از اشراف که در یمن و نقاط دیگر، خارج از سلطه آن‌ها بودند، غالباً لقب «سید» اطلاق می‌شد.»^{۹۵}

عبدالله محمد سنوسی، در خصوص این اشکال به این نتیجه رسید که: ما نمی‌توانیم بگوییم اصلاً میان دو لقب فرقی نیست، بلکه تفاوتی دارند و آن این که هرگاه کسی امور مکه و مدینه یا یکی از آن‌ها را عهده‌دار می‌شد و او از نسل حسن و حسین بود، به «شریف» ملقب می‌گشت و الاّ او تنها سید بود.^{۹۶}

محمد عبده یمانی می‌نویسد: اهل عراق تنها کسی را که از بنی عباس بود شریف می‌نامیدند و بسیاری از اهل شام و غیر آن‌ها؛ مانند مصریان، تنها کسی را که از فرزندان علی بن ابی‌طالب بود شریف می‌خواندند و بلکه تنها کسانی را که از فرزندان حسن و حسین بودند، شریف می‌شمردند، اما در حجاز، شریف اطلاق نمی‌شد مگر بر کسانی از فرزندان حسنین که امارت مکه را عهده دار می‌شدند. خلاصه این که دو لقب از نظر دلالت لفظی و معنوی فرقی ندارند و تمام آنچه ذکر می‌شود، تنها عرفی است که محدود به موقعیت خاصی است و عرف

عام نیست. پس هر سیدی شریف است و هر شریفی سید.^{۹۷}

مصطفی اوز، همانگونه که گذشت، می‌گوید: کسی که از نسل حسن باشد، شریف نامیده می‌شود و کسی که از حسین باشد سیدش می‌خوانند.

محمد سعید کمال می‌نویسد: نخستین کسی که لقب شریف به او اطلاق شد، مرتضی علی بن حسین (۴۳۶-۳۵۵ هـ.) و پس از او رضی محمد بن حسین (۴۰۶-۳۵۹ هـ.) می‌باشد. بر نسل امام علی علیه السلام لقب «علوین» اطلاق می‌شد. بر نسل پدرش از طریق برادران وی، لفظ «طالبین». این لقب هیچ‌گاه نه به جعفر صادق (۱۴۸-۸۰ هـ.) و نه به علی الرضا بن موسی الکاظم (۲۰۲-۱۵۳ هـ.) اطلاق نشد.^{۹۸}

محبت آل البیت در نزد تمام مسلمانان، مظهری از احترام و محبت به پیامبر خدا شمرده می‌شود و معرفت به ایشان معرفت به جایگاه‌شان نزد پیامبر است و اگر مسلمانان به آن معرفت پیدا کنند، به حق واجب آن‌ها و نیز حرمتشان معرفت پیدا می‌کنند^{۹۹} و برای این که از سوی افراد آشنا اذیت نشوند، لباس‌های خاصی بر ایشان اختصاص یافت تا از دیگران متمایز گردند. همزمان، دفاتر رسمی‌ای تشکیل گردید که شجره‌نامه‌هایشان را ثبت و مناقب‌شان را تاریخ‌نگاری می‌کردند و هنگامی که به خاطر تکریم شخصیتشان از دریافت زکات و صدقات منع

شدند، اسامی ایشان در دفاتر بیت المال ثبت گردید و برای آن‌ها حقوقی مشخص قرار دادند. برای این که افرادی که به ناحق خود را به این خاندان منتسب می‌کردند از این مزایا منع شوند، در زمان حکومت عثمانی منصب نقیب الأشراف درست شد^{۱۰۰} که به امور ایشان رسیدگی می‌کرد و با انواع مختلفی از کیفر و جریمه، مانع مدعیان دروغین می‌شدند. این منصب تا پایان عهد عثمانی به فعالیت خود ادامه داد.^{۱۰۱}

حرمت زکات بر آل البيت

از آنجا که نظریات فقها در مسأله «آل البيت» بر احکام مربوط به آن معطوف شد (در نظریه نخست که به سه رأی منشعب گردید) مسأله را از این منظر نگریسته‌اند که: اولاً، صدقه بر چه کسانی حرام است؟ و دوم، حرمت به کارگیری ایشان در کارگزاری صدقات.

حرمت پرداخت زکات واجب به اهل بیت

همانگونه که گذشت زکات بر آل علی، آل جعفر، آل عقیل، آل عباس و آل حارث بن عبدالمطلب و موالی آن‌ها حرام است. در این مسأله تنها ابن القاسم از مالکی‌ها ابراز مخالفت کرده است؛ چرا که او موالی را از آل البيت نمی‌داند.

همچنین فقها اتفاق نظریه دارند که همسران

پیامبر جزو کسانی از آل او نیستند که صدقه برایشان حرام است.^{۱۰۲}

همچنین در این مسأله تنها ابن قدامه و ابن تیمیه مخالفت کرده‌اند، چون امهات المؤمنین را از کسانی می‌دانند که صدقه برایشان حرام است؛ چرا که آن‌ها از آل البيت هستند و در این مسأله به آنچه از عایشه روایت شده تمسک کرده‌اند که او صدقه‌ای را که خالد بن سعید بن عاص برایش فرستاده بود، رد کرد و گفت: صدقه بر ما آل محمد صدقه حلال نیست.^{۱۰۳}

فقها درباره بنی المطلب، برادر هاشم اختلاف نظر دارند. حنفی‌ها و مشهور از مالکی‌ها و یکی از دو نقل حنابله معتقدند که ایشان از زکات می‌گیرند؛ چرا که داخل عموم آیه ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^{۱۰۴} می‌باشند اما این که در یک پنجم خمس با بنی هاشم شریکند به خاطر نصرت [یاری اهل بیت] است نه قرابت و این نصرت مانع از زکات نیست.

اما شافعی و مالکی در قول غیر مشهورشان و حنابله در نقل دیگری معتقدند بنی المطلب همانند بنی هاشم از دریافت زکات منع شده‌اند به خاطر روایت پیامبر که فرمودند: «أَنَا وَبَنُو الْمُطَّلِبِ لَمْ نَفْتَرِقْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَلَا



واجب بود اما در زمینه صدقات مستحبی میان فقها سه نظریه وجود دارد:

۱. جواز، که این نظر بعضی از حنفی‌ها و شافعی‌ها است. احمد نیز روایتی در این زمینه دارد چرا که صدقات مستحبی از اوساخ و چرک مردم نیست.

۲. منع، که نظر بعضی دیگر از حنفی‌ها و شافعی‌ها است و حنبلی‌ها هم بر این نظریه‌اند، چرا که ادله در باب صدقات عام هستند؛ واجب باشد یا مستحب.

۳. جواز همراه با کراهت، مالکیان در حالی که میان ادله جمع کرده‌اند، به این مطلب رای داده‌اند.^{۱۰۷}

پرداخت زکات هاشمی به هاشمی

ابو یوسف از ابو حنیفه روایت می‌کند که جایز است هاشمی زکات خود را به هاشمی

فِي الْإِسْلَامِ؛ «من فرزند مُطَلَب در جاهلیت و نه در اسلام از هم جدا نمی‌شویم» تا آنجا که پیامبر برای آن دلیل نیز آورده‌اند: «أَلَيْسَ فِي خُمُسِ الْخُمْسِ مَا يُغْنِيكُمْ؟» «آیا یک پنجم خمس شما را بی‌نیاز نمی‌کند؟!» البته اگر ایشان از یک پنجم خمس منع شده و دچار تنگ‌دستی گردیدند، بر خلاف نظر بعضی از شافعی‌ها و حنابله، مذهب بیشتر فقها این است که از زکات برای ایشان صرف گردد.^{۱۰۵}

ابو حنیفه در زمان خودش اجازه داده بود تا کسانی از بنی هاشم که از حقوق خود محروم گشته بودند، از زکات استفاده نمایند. مالکی‌ها هم در قول مشهوری که از آن‌ها نقل شده با ابو حنیفه موافقت کرده و گفته‌اند: بلکه اولویت با آنها است اما شافعی و حنبلی‌ها مطلقاً اجازه نداده‌اند.^{۱۰۶}

تمام آنچه گفته شد، در باب صدقات

دیگر پردازد؛ چرا که «الناس» در حدیث، غیر از خودشان است و این تنها نظر حنفیان می‌باشد و دیگران متعرض آن نشده‌اند.^{۱۸}

کارگزاری هاشمی در صدقات در مقابل دریافت حقوق

حنفی‌ها و مالکیان و شافعیان و گروهی از حنبلیان گفته‌اند: به کارگیری هاشمی به عنوان «کارگزار صدقات» جایز نیست، آن هم به خاطر حدیثی که پیش‌تر آمد و آنچه که مسلم از ابو هریره روایت کرده است. البته بیشتر حنبلی‌ها و بعضی از حنفی‌ها آن را اجازه داده‌اند.^{۱۹}

مردم در همهٔ زمان‌ها این گونه بوده‌اند: یا حسرت نعمتی را می‌خورند یا نسبت به آن حسادت می‌ورزد؛ یا از آن نعمت بر خوردارند یا محروم از آن و یا شاکر آنند و یا ناسپاس. خداوند سبحان می‌فرماید:

«مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^{۲۰} و باز فرمود: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا»^{۲۱}

در اینجا باید به جنبهٔ دیگری نیز اشاره کنیم و آن اخلاق و رفتار کسانی است که از آل‌البیت نبودند و نیز کسانی که از ایشان بودند؛ چرا که گذشت زمان و مرور ایام و سختی دوران احیاناً آنچه را که شایسته است از یاد می‌برد. پس یکبار دیگر کسانی که فضایل پیامبر خدا

و مزایایی که برای اهل‌بیت ایشان ذکر شده است را بسیار تکرار می‌کنند. آنچه که برای صفیه بنت عبدالمطلب رخ داد و موضعی که پیامبر گرفتند یاد آور می‌شوم، چون دلالت روشنی است بر حیثیاتی که پیامبر را واداشت تا توجه و دقت دیگران را به خاندان واهلش متوجه سازد.

از ابن عباس روایت شده که گفت: یکی از پسران صفیه فوت کرد. وی بر پسر گریست، پیامبر از او پرسید: عمه جان! گریه می‌کنی؟ کسی که فرزندی از او در راه اسلام بمیرد، در بهشت خانه‌ای دارد که در آن ساکن می‌شود. بعد از آنکه صفیه از محضر پیامبر خارج شد، با مردی روبه‌رو شد که به او گفت: قرابت و نزدیکی به محمد در نزد خدا از هیچ چیز کفایت نمی‌کند. بار دیگر صفیه گریست به گونه‌ای که پیامبر خدا صدای او را شنید و از خانه خارج شد و در حالی که او را مورد تکریم و نیکی و احسان خویش قرار داده بود، فرمود: عمه! با آن حقیقت که به تو گفتم، باز گریه می‌کنی؟ عرض کرد: از آن نمی‌گریم! و پیامبر را از آنچه واقع شده بود آگاه ساخت. حضرت غضبناک شد و فرمود: بلال! برای نماز اذان بگو بلال امتثال کرد و اذان گفت. پیامبر حمد و ثنای الهی گفته، فرمودند: گروهی را چه می‌شود که گمان می‌کنند قرابت و نزدیکی من سودی ندارد! تمام نسب و سبب‌ها روز قیامت منقطع

می‌شود مگر نسب و سبب من. رحم من در دنیا و آخرت به هم متصل هستند. عمر بن خطاب می‌گوید آن روز که این مطلب را از پیامبر خدا شنیدم، با امّ کلثوم (دختر علی از فاطمه) ازدواج کردم؛ چرا که دوست داشتم میان من و ایشان سبب و نسبی باشد.^{۱۱۲} ابن عمر از پدرش نقل می‌کند: هنگامی که او با امّ کلثوم ازدواج کرد، گفت: شنیدم

پیامبر خدا فرمود: تمام دامادی‌ها یا سبب و نسب‌ها روز قیامت قطع می‌گردد جز دامادی و سبب و نسب من.^{۱۱۳}

در روایت دیگری از جابر بن عبدالله، پیامبر فرمودند: بلکه نفع می‌رساند، حتی اگر در قبیله حکم و حاء در یمن باشد. پس تمام روایت را نقل می‌کند.^{۱۱۴}

پی‌نوشت‌ها:

۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ط ۳، ج ۴ (د.م: د.ن، ۱۴۰۲هـ/۱۹۸۲م)، ۱۶۲۸، ماده «آل».
۲. عالم شاهی، آب - آینه، دائره‌المعارف الاسلامیه الکبری، ج ۱ (تهران: سحاب، ۱۳۷۰ش/۱۹۹۱م)، ۴۰۸، ماده «آل».
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، محمد سید کیلانی (القاهره: مصطفی البابی الحلبی و اولاده، د.ت)، ۳۰؛ ابن حجر هیمتی، احمد بن محمد، الدر المنضود فی الصلاه والسلام علی صاحب المقام المحمود، (مدینه: دارالمدینه المنوره، ۱۴۱۶هـ/۱۹۹۵م)، ۸۹.
۴. جوهری ج ۴، ۱۶۲۷ ماده (اول)؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۱ (بیروت: دار صادر، د.ت)، ۳۷، ماده (اول). محمد علی بن علی تهاونی در کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۱

- (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۸م)، می‌گوید: کسانی که می‌گویند اصل آل، اهل بوده، بصریان، و کسانی که آن را منقلب از «أول» می‌دانند، کوفیان از اهل لغت هستند؛ آل غصیه، عبدالکریم، آل البیت النبوی، روزنامه المدینه (۱۰/۷/۱۴۱۷هـ. ۲۱/۱۱/۱۹۹۶م)، ۱۵.
۵. محجوب، فاطمه، الموسوعه الذهبیه للعلوم الاسلامیه (القاهره: دار الغد العربی، د.ت)، ۵۰۲.
۶. تهاونی، ج ۱، ۱۱۷.
۷. راغب اصفهانی، ۳۰.
۸. ابن حجر هیمتی، ۸۹؛ عالم شاهی، ج ۱، ۴۰۸.
۹. تهاونی، ج ۱، ۱۱۸.
۱۰. جوهری ج ۴، ۱۶۲۸ - ۱۶۲۹؛ ابن منظور، ج ۱۱، ۲۸ - ۲۹؛ راغب اصفهانی، ۲۹ ماده (اهل).
۱۱. ابن منظور، ج ۲، ۱۴ - ۱۶ ماده «بیت».

١٢. زبيدي، محمد مرتضى، تاج العروس، ج ٤ (بيروت دارالاحياء التراث العربى، ١٣٨٦هـ/١٩٦٦م)، ٤٥٧ - ٤٥٩، مادة «بيت».

١٣. جوهرى ج ٢، ٧٣٥، مادة «عتر».

١٤. زبيدي ج ١٢، ٥٢٠، مادة «عتر».

١٥. ابن منظور، ج ٤، ٥٣٨، مادة «عتر».

١٦. مقريزى، احمد بن على، امتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال والاموال والحفده والمتاع، تحقيق: محمد عبدالحميد النيسى، ج ٦ (بيروت: دارالكتب العلميه، د.ت)، ١٣

١٧. مصطفى، ابراهيم، وآخرون، المعجم الوسيط (استانبول: مكتبة الاسلاميه، د.ت)، ٥٧٩، مادة (عباء).

١٨. هود: ٧٣

١٩. قصص: ١٢

٢٠. احزاب: ٣٣

٢١. ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل. ترقيم: محمد عبدالسلام الشافى، ج ٦ (بيروت: دارالكتاب العلميه، ١٤١٣هـ/١٩٩٣م)، ٣٣١، شماره (٢٦٦٠٦)؛ المحب الطبرى. احمد بن عبدالله، ذخائر القبي فى مناقب ذوى القربى، تحقيق، اكرم البوشى (جده مكتبه الصحابه، ١٤١٥هـ/١٩٩٥م) ٥٥ - ٥٦؛ سيوطى جلال الدين عبد الرحمن، الخصائص الكبرى ج ٢ (بيروت دارالكتب العلميه، د.ت) ٤٦٣ - ٤٦٥؛ جمل الليل، يوسف بن عبدالله، الشجره الزكيه فى الانساب وآل بيت النبوه (الطائف: دار الحارثى للطباعة، د.ت)، ٣٠٩

٢٢. ابن حنبل، ج ٦، ٣٣٧، شماره (٢٦٦٥٣).

٢٣. رى شهرى، محمد، اهل البيت فى الكتاب و السنه (قم، دارالحدیث، ١٣٧٥ش)، ٣١

٢٤. ابن حنبل، ج ٦، ٣٣٧، شماره (٢٦٦٥٣). طبرى محمد بن جرير، رى الجامع البيان، تعليق

محمود شاكر، ج ٣٢ (بيروت دارالاحياء التراث العلمى، د.ت)، ١٢ - ١٣ آن را از طريق ابى سعيد خدرى وعمر بن ابى سلمه از ام سلمه نقل کرده است؛ محب طبرى ٥٥ - ٥٦

٢٥. ابن جرير طبرى، ج ٢٢، ١١ از طريق زبيد از ابن حوشب از ام سلمه، رى شهرى، ٣٠

٢٦. مسلم، مسلم بن حجاج قشيري، صحيح مسلم، ج ١٥ (بيروت دارالمعرفه، ١٤٢١هـ/٢٠٠٠م)، ١٩٠، شماره (٤٢١١).

٢٧. ابن حنبل، ج ٣، ٣١٧، ٣٤٩، شماره (١٣٧٣٦) و (١٤٠٤٨)

٢٨. ابن حنبل، ج ٣، ٣١٧، شماره (١٣٧٣٦) و ٣٤٩ شماره (١٤٠٤٨).

٢٩. هيثمى، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة (قاهره: مكتبه القاهره د.ت) ١٤٢، فقال: حديث حسن؛ قاضى عياض، عياض بن موسى، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، تحقيق: على محمد البجاوى، ج ٢ (بيروت دار الكتب العربى، د.ت)؛ ٦٠٧

٣٠. رى شهرى، ٣٢؛ محب طبرى، ٥٦

٣١. رى شهرى، ٣٢ - ٣٣

٣٢. رى شهرى، ٥٨

٣٣. سوره آل عمران: آيه ٦١

٣٤. مسلم ج ١٥، ١٧١ شماره ٦١٧

٣٥. سوره شورى آيه ٢٣

٣٦. مسلم ج ١٥، ١٧٤ - ١٧٥، شماره (٦١٧٥)؛ ابن حنبل، ج ٤، ٤٤٨، شماره (١٩٢٨٧) و (١٩٣٣٤)؛ محب طبرى، ٤٧

٣٧. ابن حنبل، ج ٣، ١٨، ٣٣، ٧٣، شماره (١١١١٠)، (١١٢١٧)، (١١٥٦٧).

٣٨. ابن حنبل، ج ٣، ٢٢، شماره (١١١٣٧)؛ قاضى عياض، ج ٢، ٦٠٥

٣٩. رى شهرى، ٥٨

۴۰. ری شهری، ۵۸.

۴۱. احزاب: ۵۶

۴۲. مسلم ج ۳، ۳۴۵، شماره (۹۰۶) و (۹۰۷)؛
ابن حنبل، ج ۵، ۳۲۳، شماره (۲۲۴۱۵) و
قبلش شماره های (۱۷۰۷۱) و (۱۸۱۲۸) و
(۱۸۱۲۹) و (۱۸۱۵۷).

۴۳. ابن حنبل، ج ۵، ۴۹۵، شماره (۲۳۶۶۳)؛
ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ج ۱،
(حمص: محمدعلی السید ۱۳۸۸هـ/۱۹۶۹م)؛
۵۹۸، شماره (۹۷۶ - ۹۷۸).

۴۴. مسلم، ج ۷، ۱۷۴، شماره (۲۴۷۱).

۴۵. بخاری، محمدبن اسماعیل، صحیح بخاری،
تحقیق: قاسم الشماعی الرفاعی، ج ۱، (بیروت
دارالقلم، ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م)، ۶۲۸، شماره
(۱۳۹۴)؛ مسلم، ج ۷، ۱۷۴، شماره (۲۴۷۰).

۴۶. مسلم، ج ۷، ۱۷۶، شماره ۲۴۷۸

۴۷. مسلم، ج ۷، ۱۷۸، شماره (۲۴۷۹). ابو داود،
ج ۲، ۲۹۸، شماره (۱۶۵۰).

۴۸. هیتمی، احمدبن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۴۲
۴۹. بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج
۲۵، ۲۴۹، شماره (۶۹۶).

۵۰. مقریزی، ج ۵، ۳۸۲

۵۱. قاضی عیاض، ج ۲، ۶۰۷؛ هیتمی، احمدبن
حجر، الصواعق المحرقة، ۱۴۲

۵۲. هیتمی، احمدبن حجر، الدر المنضود، ۹۰،
شوکانی محمد بن علی، فتح القدير، ج ۴ (د.م):
المکتبه الفیصلیه، د.ت. ۳۸۰.

۵۳. مقریزی ج ۵، ۳۷۴

۵۴. شامی، محمدبن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی
سیره خیر العباد، تحقیق عادل عبدالموجود
و علی معوض ج ۱۱ (بیروت دارالکتب
العلمیه ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۳م) ۴

۵۵. شامی ج ۱۱، ۴

۵۶. احزاب: ۳۲

۵۷. بن حنبل، ج ۵، ۴۹۵، شماره (۲۳۶۶۳).

۵۸. شوکانی، ج ۴، ۲۷، هیتمی، احمدبن حجر،
الدر المنضود، ۹۰، هیتمی، احمدبن حجر، الصواعق
المحرقة، ۱۴۱، طهماز عبدالحمید، السیده خدیجه
ام المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام (دمشق:
دارالقلم، ۱۴۱۰هـ/۱۹۹۰م)، ۵۲

۵۹. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر،
ج ۶ (بیروت المکتب الاسلامی، د.ت. ۳۸۱)،
شوکانی ج ۴، ۲۷۹

60. Mustafa Oz, Dia, Islam Ansiklopedisi
(Istanbul: Islsm ۱۹۹۴) X, ۴۹۹, Ehl - i Beyt
Maddesi

۶۱. شوکانی، ج ۴، ۲۷۸ - ۲۷۹

۶۲. بخاری، کتاب تفسیر، ج ۶، ۴۵۰ شماره
(۱۲۱۸).

۶۳. ابن حنبل، ج ۲، ۵۸۷، شماره (۹۷۶۷).

۶۴. بخاری، کتاب الاطعمه، باب ما کان السلف
یدخرون، ج ۷، ۱۴۳، شماره (۳۳۵).

۶۵. شوکانی، ج ۴، ۲۷۸ - ۲۷۹

۶۶. شوری: ۲۳

67. Mustafa Oz, Dia, X, 499

۶۸. شبراوی، عبدالله بن محمد، الاتحاف بحب
الاشراف (قاهره: مطبعه الادیبه، د.ت. ۱۷

۶۹. ابن جریر طبری، ج ۲۲، ۱۲ - ۱۱، ابن
جوزی، ج ۷، ۳۸۴ - ۳۸۵، Mustafa Oz,
Dia, X, ۴۹۹

۷۰. ابن جریر طبری، ج ۲۲، ۱۲ - ۱۱، مقریزی
ج ۵، ۳۹۳، محب طبری ۵۹. و فیه زیاده قول
وائله: «انها من ارجی ما ارتجی».

71. Ehl - i Beyt Maddesi, Mustafa Oz,
Dia, X, 499

موسسه علوم القرآن، ۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م، مقریزی ج ۶، ۱۲-۶، هیتمی، احمدبن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۴۲؛ الشامی ج ۱۱، ۳-۱۵ (وقد ذکر لهم من الفضائل والخصوصیات ما یربو علی عشر). ۹۲. المقریزی، ج ۶، ۵، ۶، ۱۲ (بتصرف)، جمل الليل، ۳۱۱

93. /500 Mustafa Oz, DiA, X

۹۴. نقله عبدالکریم آل غصیه عن السیوطی، جریده المدینة، ملحق التراث، « مقتطفات من معجم ما یخص آل البيت النبوی » (۱۴/۵/۱۴۱۷هـ / ۲۶ / ۹/۱۹۹۶م).

۹۵. باذیب، عمر ابوبکر، جریده المدینة، ملحق التراث، «لقب التشریف لذوی النسب الشریف» (۸/۹/۱۴۱۷هـ/۱۹ / ۱۲ / ۱۹۹۶م).

۹۶. السنوسی، عبدالله محمد، بل هناك فرق بین اللقبین، جریده المدینة، ملحق التراث، ۱۹ جمادی الآخر، ۱۴۱۷هـ/ ۳۱ اکتوبر، ۱۹۹۶م: ۱۲

۹۷. محمد عبده یمانى، ۲۷ - ۳۰

۹۸. عبدالکریم آل غصیه آنرا از محمد سعید کمال نقل کرده است، مقتطفات من معجم ما یخص آل البيت النبوی، جریده المدینة، ملحق التراث ۱۴ جمادی الاول ۱۴۱۷هـ/ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶م

۹۹. قاضی عیاض ج ۲، ۲۰۶

۱۰۰. سابقه منصب نقابه الشراف به قرون اولیه اسلامی باز می گردد، کما اینکه سید رضی و پدرشان عهد دار نقابه بوده اند (مرشدالزوار الی قبور الابرار، ج ۲، ص ۲۷۰) [مترجم]

101. Mustafa Oz, Dia, X,500 Ahmet Ozel, Dia,II, 305, Al maddesi.

۱۰۲. وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامیه الكويتیه، الموسوعه الفقهیة، ط ۲، ج ۱، (الکویت: طباعه ذات السلاسل، ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۳م)، ۱۰۰؛ فاطمه محجوب، ج ۱، ۵۰۴.

۷۲. مقریزی ج ۵، ۳۹۲

۷۳. تهاونی ج ۱، ۱۱۸

۷۴. قریزی ج ۵، ۳۹۰

۷۵. مسلم کتاب الاضاحی، باب استحباب الضحیه و ذیحها ج ۱۳، ۱۲۳ - ۱۲۴، شماره (۵۰۷۴)

۷۶. مقریزی ج ۵، ۳۸۱

۷۷. راغب اصفهانی، ۳۰ - ۳۱؛ مقریزی ج ۵، ۳۹۲

۷۸. سوره انفال، آیه ۳۴: علاءالدین الهندی، علی المتقی بن حسام، کنز العمال، ج ۳ (حلب: مکتبه التراث الاسلامی، ۱۳۸۹هـ/۱۹۶۹م). ۹۱ شماره ۵۶۲۴؛ المقریزی ج ۵، ۳۹۸

۷۹. المقریزی ج ۵، ۳۹۸

۸۰. هود: ۴۰

۸۱. هود: ۴۰

۸۲. المقریزی ج ۵، ۴۰۱؛ عبدالکریم آل غصیه ۱۵

۸۳. عالم شاهی، ج ۱، ۴۰۸

۸۴. ری شهری، ۵۷

85. Suleyman Uludag, Dia Islam Ansiklopedisi (Istanbul: 1989)II/307,Al -iAba maddesi

86. ۸۷. Ehl - iBeyt Maddesi, Mustafa Oz, Dia, X,499

۸۷. ابن تیمیه، احمدبن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه، تحقیق: محمدرشاد سالم، ج ۷ (الریاض: جامعه الامام محمد سعود الاسلامیه، ۱۴۰۶هـ/۱۹۸۶م)، ۷۱.

۸۸. ابن جریر طبری، تفسیر آیه تطهیر، ج ۱۰، ۱۰

۲۲- ۱۱؛ شوکانی ج ۴، ۲۷۸

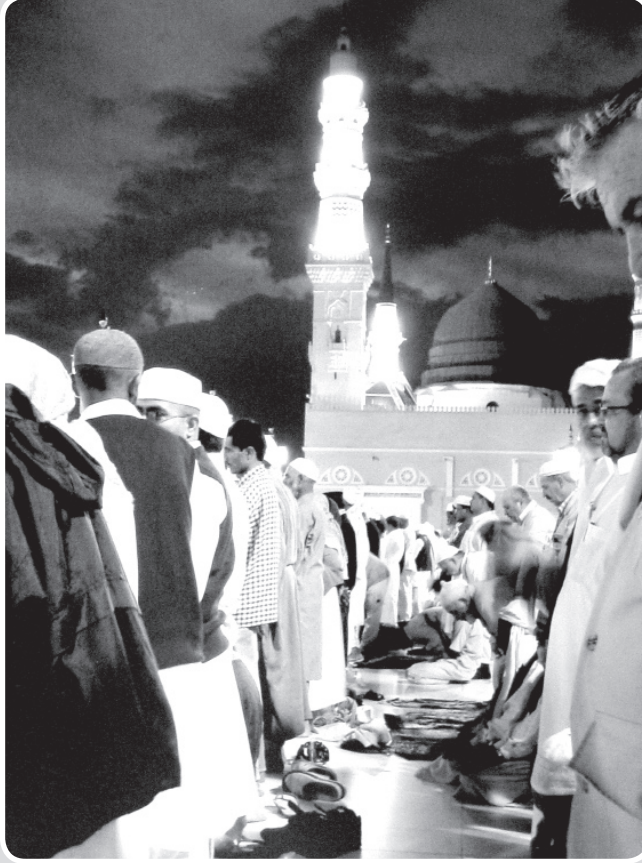
89. Mustafa Oz, Dia, X,500

90. Mustafa Oz, Dia X/500 Suleyman Uludag, Dia II/307,Al - iAba maddesi

۹۱. یمانى محمد عبده، محبه آل البيت، ط ۳ (دمشق):

۱۰۳. ابن حنبل، اخرجه عن طريق الحسن بن على
عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) (با
اين لفظ)، ج ۱، ۲۵۸، شماره (۱۷۳۲).
۱۰۴. سوره توبه، آيه ۶۰
۱۰۵. وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الكويتيه،
ج ۱، ۱۰۲
106. hmet Ozel, Dia,II ,306
۱۰۷. وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الكويتيه،
ج ۱، ۱۰۲ - ۱۰۳
۱۰۸. وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الكويتيه،
ج ۱، ۱۰۴ ؛ Ahmet Ozel, Dia,II , ۳۰۶

۱۰۹. وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الكويتيه،
ج ۱، ۱۰۴ ؛ هيثمى، احمد بن حجر، الصواعق
المحرقة، ۱۴۳
۱۱۰. سوره بقره آيه ۱۰۵
۱۱۱. سوره نساء آيه ۵۴
۱۱۲. محب طبرى، ۲۹ ؛ محمد عبده يمانى، ۱۹
(وقد ذكر منهم من لم يتعرض غيره لهم، امثال
خديجه و زينب و على زين العابدين الى جانب
ام كلثوم).
۱۱۳. شبراوى ۱۹
۱۱۴. محب طبرى، ۳۰



مدخل آل البيت
شماره ٩٧ - بهار ١٣٨٨

مفتاح

٣٣١